

مقایسه منظومه ناظر و منظور وحشی بافقی با شاه و درویش هلالی جغتایی

نجمه طاهری ماه‌زمینی

دکترای زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

وحشی بافقی از بهترین شاعران قرن دهم هجری قمری است. این شاعر گرانقدر منظومه عاشقانه ناظر و منظور را به تقلید از شاعر هم عصرش؛ هلالی جغتایی سروده است. وحشی بافقی در این اثر کوتاه ۱۵۶۴ بیتی، بسیاری از حوادث موجود در داستان ۲۳۴۰ بیتی شاه و درویش هلالی جغتایی را گنجانده است. شباهت‌های این دو اثر در نوع عشق، چگونگی عشق، مذکر بودن دو عاشق و صحنه‌های وصال و هجران دو دل‌داده و... معلوم می‌شود، اما در عین حال تفاوت‌های کلیدی از جمله در شخصیت‌پردازی، سیر حوادث داستان و پایان دو اثر وجود دارد، که آنها را از یکدیگر متمایز می‌کند و اثر وحشی را از یک تقلید صرف دور می‌نماید. در این مقاله سعی شده ابتدا شباهت‌های این دو اثر بیان شود، تا میزان تأثیرپذیری وحشی از هلالی جغتایی روشن گردد، سپس تفاوت‌های اصلی این دو داستان بیان شده تا استقلال وحشی در سرودن این اثر عاشقانه آشکار گردد. در نهایت به این نتیجه دست یافته‌ایم که وحشی علی‌رغم تقلید در نوع عشق و چگونگی عشق، در به کارگیری زبان و حوادث اصلی داستان مستقل بوده است.

واژگان کلیدی: شاه و درویش، ناظر و منظور، عشق، روابط عاشق و معشوق

۱- مقدمه

یکی از انواع چهارگانه ادبی، اشعار غنایی است؛ که در قلمرو هنر شاعری این نوع، کهن‌ترین شکل شعر است. یکی از شایع‌ترین گونه‌های شعر غنایی، داستان‌های عاشقانه است که معمولاً در قالب مثنوی سروده می‌شود. داستان‌های عاشقانه در همه دوره‌های شعر فارسی وجود داشته‌اند، اما داستان‌سرایی در دوره صفویه شامل داستان‌های عرفانی و عشقی بوده است، مثلاً داستان «رند و زاهد» فضولی بغدادی، «خورشید و مهپاره» میرزا سعید قمی و... که همه حاکی از عشق و عرفان و اخلاق است و برتری عشق بر عقل و یا ترجیح عرفان و تصوف بر علم ظاهری را می‌رساند. در این دوره، داستان‌های عشقی بیشتر حالت انتزاعی، تخیلی و عرفانی داشته و مملو از مضمون‌های دینی و اخلاقی و حکمی است. از جمله داستان‌های عاشقانه و عارفانه این دوره، داستان «ناظر و منظور» وحشی بافقی است. وحشی بافقی از شاعران بزرگ قرن دهم هجری است که در بافق کرمان به دنیا آمد و پس از آموختن مقدمات ادب از بافق به یزد رفت و از آنجا به کاشان رفت و چندی در آنجا سرگرم مکتب داری بود و پس از روزگاری به یزد برگشت و به شاعری و ستایش فرمانروایان آن شهر سرگرم بود تا اینکه به سال ۹۹۱ بدرود حیات گفت. (صفا، ۱۳۶۴: ۷۶۲) او دارای سه مثنوی به نام‌های «خلدبرین»، «ناظر و منظور» و «فرهاد و شیرین» است. به نظر می‌رسد منظومه ناظر و منظور به تقلید از هلالی جغتایی یکی از شاعران اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم سروده شده است. هلالی جغتایی در زمان خود بسیار مشهور بوده است و معاصرانش او

را بزرگ می‌داشتند. چنان‌که امین احمد رازی می‌گوید: «هلالی اگرچه اصلش از ترک است، اما چون در استرآباد متولد گردیده و در آن نشو و نما یافته هر آینه در ضمن آن دیار نوشته می‌شود و [او] به جودت طبع و حدت ذهن در میان فرّاق آنام اشتها یافت. از نتایج افکارش «شاه و درویش» و «لیلی و مجنون» و «دیوان غزل» مشهور و متداول است» (امین احمد رازی، بی تا، ۱۰۹).

بر طبق شواهدی می‌توان دریافت که وحشی در موقع سرودن «ناظر و منظور» از این شاعر قرن نهم متأثر بوده است. چون این دو داستان شباهت‌های بسیاری با یکدیگر دارند که به وضوح می‌توان آنها را در شخصیت‌ها و در سیر حوادث مشاهده نمود. البته در کنار شباهت‌های بسیار این دو منظومه، تفاوت‌هایی نیز وجود دارد که آثار این دو شاعر را از هم متمایز کرده است.

هدف از انجام این تحقیق، نیز بررسی همین شباهت‌ها و تفاوت‌های اصلی دو داستان است. برای این منظور در اینجا خلاصه‌ای از این دو داستان جهت آشنایی ضمنی بیان می‌گردد.

خلاصه داستان شاه و درویش

شاهزاده زیبایی در مکتب با درویش به گفتگو می‌پردازد که موجب شیفتگی درویش می‌گردد و او را عاشق خود می‌گرداند. پس از مدتی شاهزاده نیز به عشق درویش نسبت به خود پی می‌برد. اما این عشق و وصال چندان دوام نمی‌آورد. کودکان مکتب عشق بین این دو را در همه جا فاش می‌کنند و رقیب این شاهزاده آنها را از هم جدا می‌گرداند. پس از این جدایی و فراق، شبی درویش به بام قصر می‌رود و با شاهزاده گفتگو می‌کند و برای وصال یکدیگر چاره‌ای می‌اندیشند و نتیجه آن کبوتر بازی شاهزاده بر پشت بام است و هر روز شاه و درویش به واسطه کبوترها یکدیگر را مشاهده می‌نمایند. اما این وصال نیز چندان دوام نمی‌آورد و در اثر ملامت کردن مردم و سنگ‌پراکنی طفلان، درویش از شهر خارج می‌شود و نامه‌ای از طریق بال کبوتر برای شاهزاده می‌فرستد. شاهزاده از حال او مطلع می‌گردد، به شکار می‌رود و در آنجا با درویش دیدار می‌کند، اما باز رقیب از حال او باخبر شده، به بهانه‌ای آنها را از هم جدا می‌گرداند. پس از مدتی هنگام وفات پدر فرا می‌رسد. پس از فوت شاه، شاهزاده بر مسند قدرت می‌نشیند و درویش را به حضور می‌پذیرد. اما به زودی جنگی پیش می‌آید. رقیب باز به بدگویی درویش می‌پردازد و درویش را از وصل جدا می‌نماید، شاه در جنگ بر دشمن پیروز می‌شود و تنها رقیب درویش به دست دشمن هلاک می‌گردد. بعد از آن، شاه درویش را برای همیشه به نزد خود فرا می‌خواند و تا پایان عمر با هم به سر می‌برند.

خلاصه داستان ناظر و منظور

شاه و وزیر کشور چین فرزندان نمی‌شدند تا اینکه پیری به صورت نمادین مژده بچه دار شدن می‌دهد. سپس هر یک از آنها صاحب پسری می‌شود. این پسرها پس از بزرگ شدن برای تعلیم به مکتب خانه می‌روند. در آنجا پسر وزیر به نام «ناظر» بر پسر شاه به نام «منظور» عاشق می‌گردد. پس از مدتی معلم مکتب، وزیر را از عشق پسرش با خبر می‌نماید و

وزیر برای فراموش شدن این عشق، پسرش را به همراه یک تاجر به سفر می‌فرستد. پسر وزیر در مسیر خود، نامه‌ای می‌نویسد و به هم مکتبی خود می‌دهد تا به دست منظور برساند. وقتی که نامه به دست منظور می‌رسد او نیز بی‌قرار می‌شود و به دنبال معشوق خود می‌رود. در این میان منظور به کشور مصر می‌رسد و در آنجا به قصر شاه مصر می‌رود. قیصر روم که از حضور شاهزاده زیبارو در قصر مصر با خبر می‌شود به طلب منظور می‌رود و چون شاه از تسلیم کردن او سر باز می‌زند بین دو کشور جنگ در می‌گیرد. در این جنگ قیصر روم کشته می‌شود. پس از مدتی ناظر از سفر دریا به کشور مصر می‌رسد و در کوهی مستقر می‌شود. روزی شاهزاده منظور در اثر گرمی هوا به چمن‌زار خوش هوایی می‌رود در آنجا به دنبال شکار خود به غاری می‌رسد که ناظر در آن مسکن دارد و در آنجا دو عاشق به وصال یکدیگر می‌رسند و به قصر شاه مصر برمی‌گردند. بعد از این، شاه مصر دختر خود را به عقد منظور در می‌آورد و پس از مدتی خود می‌میرد و وصیت می‌کند که بعد از او، منظور پادشاه کشور مصر باشد. منظور نیز پس رسیدن به پادشاهی، ناظر را وزیر خود می‌نماید و تا پایان عمر با هم به سر می‌برند.

بررسی شباهت‌های بین داستان «ناظر و منظور» و «شاه و درویش»

۱- اولین شباهت دو داستان، بحری است که این منظومه‌ها در آن سروده شده‌اند: داستان ناظر و منظور در بحر هرج مسدس محذوف (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) سروده شده است که هلالی جغتایی نیز شاه و درویش خود را در همین بحر سروده است.

۲- وحشی چون هلالی جغتایی در سرودن داستان ابتدا خداوند را ستایش می‌کند و سپس به نعت سید المرسلین (ص) و وصف معراج و صحابه حضرت رسول (ص) می‌پردازد و بعد شروع به داستان سرایی می‌نماید.

۳- آغاز هر دو داستان در شرق عالم اتفاق افتاده است. در داستان ناظر و منظور وحشی به صراحت می‌گوید:

که بود اقلیم چین را شهریاری به تخت شهریاری کامکاری
(وحشی باقی، ۱۳۸۷: ۳۵۳)

و در داستان شاه و درویش از روی سخنان هلالی متوجه می‌شویم که داستان در شرق عالم یعنی کشورهایی مثل چین و هند اتفاق افتاده است.

زان سیاهی که داشت لشکر او خطه هند گشت کشور او

(هلالی، ۱۳۶۳: ۴۰۷۹)

۴- آغاز عشق در هر دو داستان در مکتب خانه بسیار زیبایی است که هر دو شاعر به توصیف زیبایی‌های ظاهری و زیبایی‌های اهل آن مکتب پرداخته‌اند. در این باره هلالی جغتایی می‌گوید:

طوف آن باغ چون میسر شد میل درویش سوی منظر شد
ناگهان دید مکتبی چو بهشت در و دیوار آن عبیر سرشت
وه چه مکتب؟ که رشک بستان‌ها بوستانی در او گلستان‌ها..

(همان: ۳۰۹۵-۳۰۹۳)

وحشی بافقی نیز در منظومه خود سیر داستان را به سمت مکتب خانه می‌برد و می‌گوید: پادشاه چین دستور داد:

که مکتب خانه‌ای گردید تعیین	چه مکتب، خانه‌ای پر لعبت چین
گلستانی ز باد فتنه رسته	در او از هر طرف سروی نشسته
به فرمان نظر منظور و ناظر	پی تعلیم گردیدند حاضر

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۵۶)

۵- برخلاف داستان‌های عشقی گذشته، این دو دل‌داده مذکرند و پایه عشقشان بر مبنای جسمانی و شهوانی نیست. وحشیو هلالی در منظومه خود داستان دو عاشق را آورده اند که عشقشان نسبت به هم پاک و بی‌آلایش است. در واقع آنها صرفاً به توصیف زیبایی‌های معشوق نمی‌پردازند، بلکه عشق و محبت انسانی به انسان دیگر را نشان می‌دهند. نظیر این داستان‌ها را می‌توان در پیوند انوشیروان و بوذرجمهر حکیم و سلطان محمود و ایاز دید و عرفانی تر و مهم‌تر از آنها، داستان عشق مولانا محمد جلال‌الدین بلخی به شمس الحق تبریزیست (تمیم‌داری، ۱۳۷۲: ۱۹۵)

۶- شباهت دیگر این دو داستان در کم سن و سال بودن معشوقگان است و معلوم می‌شود که آنها نیز مانند لیلی و مجنون در مکتب و از کودکی عاشق یکدیگر می‌شوند. چون هلالی در قسمت توصیف مکتب می‌گوید:

اهل مکتب همه به حسن و جمال	سالشان کم، جمالشان بکمال
بود سرخیل آه همه، ماهی	ملک اقلیم حسن را شاهی
طرفه شهزاده‌ای به حسن ادب	طرفه تر آنکه «شاه» داشت لقب

(هلالی / ۱۹۶۳ و ۳۲۰۲-۳۲۰۲)

در داستان وحشی نیز وقتی سن دو کودک به ده سالگی می‌رسد، پادشاه آنها را به مکتب خانه می‌فرستد.

به ملک حسن چون از ده گذشتند ز ماه چهارده صد ره گذشتند

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۵۵)

۷- در هر دو داستان ابتدا فردی که از نظر دارایی و مقام پایین تر است، عاشق می‌شود. در داستان وحشی ابتدا «ناظر» پسر وزیر، عاشق «منظور» پسر پادشاه می‌گردد و در داستان هلالی نیز ابتدا «درویش» عاشق «شاه» پسر خسرو می‌گردد.

۸- در هر دو داستان معشوق‌ها از خانواده‌هایی ثروتمندند و هر دو نژاده هستند.

۹- عاشقان خود به شخصه و با دیدن معشوق دل به عشق آنها می‌بازند و هیچ واسطه‌ای وجود ندارد.

۱۰- معشوق‌ها در آغاز گویا متوجه عشق نمی‌شوند و یا شاید خود را به بی توجهی می‌زدند، ولی پس از مدتی آنها نیز با دیدن اضطراب و بی تابی ناظر و درویش، عاشق می‌شوند. چنانکه وحشی می‌گوید:

دمی ناظر از او غافل نمی‌شد	به سوی دیگری مایل نمی‌شد
چو بر حیرانی ناظر نظر کرد	به دل شهزاده را چیزی اثر کرد

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۵۷-۳۵۶)

هلالی نیز می‌گوید:

دم به دم حال او دگرگون شد / من چه گویم که حال او چون شد
شاه چون دید بی قراری او / در دلش کار کرد زاری او

(هلالی/ ۳۳۰۲-۳۳۰۱)

۱۱- ناظر و درویش هنگامی که منظور و شاه از مکتبته خانه می‌روند، به گونه‌ای ناله و زاری می‌کنند که ناله‌های آنها دل سنگ رامی‌شکند و آنها از بخت شوم خود می‌نالند. چنانکه هلالی می‌گوید:

هر گه آن نوش خند شکر لب / جانب خانه رفتی از مکتب
حال درویش از آن برآشفتی / گریه آغاز کردی و گفتی
بی تو در مکتبم پریشان حال / همچو دیوانه در کف اطفال
زندگی موجب ملال من است / عرش و کرسی گواه حال من است

(هلالی/ ۳۲۴۵-۳۲۴۲)

چون خبر یافتی که آمد شاه / زود فارغ شدی ز گریه و آه

(همان/ ۳۲۶۲)

وحشی نیز بی طاقتی ناظر در فراق معشوقش را چنین بیان می‌کند:

چو بی منظور یک دم جا گرفتی / به هم درسان ره غوغا گرفتی
شده منظور چون از دور پیدا / ز روی خرمی می‌جست از جا

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۵۹-۳۵۸)

۱۲- بعد از گذشت یک مدت کوتاه از آشنایی این دو عاشق و معشوق، در اثر عوامل ناخواسته و یا حسادت حاسدان و رقیبان بین آنها جدایی می‌افتد. در داستان هلالی این اتفاق در اثر خبردار شدن اطفال از عشق آن دو به وجود می‌آید و رقیب آنها را از هم جدا می‌نماید.

شاه را سنگ دل رقیبی بود / یک ز انصاف بی نصیبی بود

کار او زهر چشم بود از قهر / کاسه چشم او چو کاسه زهر

(هلالی/ ۳۳۹۰-۳۳۸۹)

حاصل قصه آنکه آن بد کیش / گشت واقف ز قصه درویش

همچو سگ تند شد به قصد گدا / تا از آن آستانش ساخت جدا

(هلالی/ ۳۳۹۷-۳۳۹۶)

در داستان وحشی نیز به دلیل بی تابی ناظر معلم مکتب به عشق آن دو پی می‌برد و به نزد پدر ناظر می‌رود و او را باخبر می‌سازد. پدر ناظر نیز

بسی در چاره آن کارکشید / چنین در کارش آخر مصلحت دید

که همره سازدش با کاردانی / رفیق او کند بسیار دانی

طلب فرمود مرد کاردانی به غایت زیرکی بسیاردانی

(وحشی: ۳۶۶-۳۶۵)

و بدین صورت ناظر از منظور دور گشت.

۱۳- در هر دو داستان خواب و پیش‌گویی وجود دارد و بر اساس این خواب‌ها خواننده می‌تواند سیر حوادث و یا ماجراهای در حال اتفاق را حدس بزند. در داستان وحشی این خواب در دو جا حادث را پیش‌گویی می‌نماید. یک بار در آغاز داستان است که بعد از آن خواب دو عاشق از هم جدا می‌شوند و مضمون خواب بدین شرح است:

شبی چون طره منظور، ناظر	به کنجی داشت جا آشفته خاطر
در آن آشفته‌گی خواب غمش بُرد	غم عالم به دیگر عالمش بُرد
میان بوستانی جای خود دید	چه بُستان، جتئی مأوای خود دید
در آن گلشن نظر هر سو گشادی	که ناگه ز آن میان برخاست بادی
به‌سان خسربود از جای خویشش	بیابانی عجب آورده پیشش
عیان از گردباد آن بیابان	ز هر سو اژدری بر خویش پیچان

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۶۰-۳۵۹)

و بار دیگر در آخر داستان است که بعد از این خواب دو عاشق به وصال هم می‌رسند و آن خواب چنین است:

که چون از رنج دریا رست ناظر
شبی در خواب شد آشفته خاطر
چو خوابش برد در چین دید خود را
به جانان عشرت آیین دید خود را

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۸۵)

در داستان شاه و درویش نیز این گونه خواب دیدن و پیش‌گویی کردن وجود دارد. چنانکه پس از پایان جنگ، شهزاده در خواب می‌بیند که هاتمی به او می‌گوید پیروزی شاه در اثر دعاها درویش بوده، برای همین شاه، درویش را به دربار خود می‌آورد و آن دو به وصال هم می‌رسند. چنانکه هلالی می‌گوید:

خواب دیدند شاه و جمله سپاه	که مگر عارفی رسید به شاه
همچو خضرش لباس سبزه به بر	خلعتی سبزتر ز سبزه تر
گفتش آن دم که بر عزیمت جنگ	تیز شد از مخالفان آهنگ
به تو آن نصرتی که ما دادیم	از دعاها آن گدا دادیم
خیز و از محرمان خاصش کن	وز غم بی کسی خلاصش کن

(هلالی/ ۴۲۱۷-۴۲۱۲)

مقایسه منظومه ناظر و منظور وحشی باقی با شاه و درویش هلالی جغتایی / ۱۳۲۹

۱۴- در هر دو داستان نامه‌نگاری‌هایی از طرف عاشقان (ناظر و درویش) صورت می‌گیرد و پس از رسیدن این نامه‌ها به دست معشوق‌ها، آنها نیز به بهانه خوشگذرانی و گردش از شهر خارج شده و به سمت عاشق خود می‌روند. در داستان وحشی وقتی که ناظر به همراه کاروانی از شهر خارج می‌شود، در میانه راه جوان سوداگری را مشاهده می‌کند که به چین هم مکتبی بودی به ناظر شدی با او به مکتب خانه حاضر

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۶۸)

در اینجا ناظر نامه‌ای را با سوز و آه می‌نویسد و به این هم مکتبی می‌دهد تا آن را به دست منظور برساند. بعد از رسیدن این نامه به دست منظور، او

دمی از فکر این خالی نمی‌بود دلش را میل خوشحالی نمی‌بود
برای دفع غم شد جانب دشت به خاصان هر طرف راندی پی گشت

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۷۳)

و در ادامه همین تفرج و صحراگردی، منظور به صورت پنهانی از میان ندیمان خود فرار می‌کند و به سمت عاشق خود می‌رود.

در داستان شاه و درویش نیز نامه‌ای از طرف درویش نوشته می‌شود و به وسیله کبوتری به دست شاه می‌رسد. این کبوتر خاص شاه است که

از سر قصر شاه دور افتاد اندک اندک از راه دور افتاد
بعد از آن که هوا فرود آمد بر سر آن گدا فرود آمد

(هلالی / ۳۵۳۱-۳۵۳۰)

بدین صورت درویش نامه خود را به کبوتر می‌بندد تا به دست شاه برسد:
شاه چون خواند عرض حال گدا گفت که هر طرف کنند ندا

کین همه خلق بی شماره شهر جمع گردند بر کناره شهر
سوی میدان برند تیر و کمان به تماشا روند پیر و جوان

(هلالی / ۳۵۴۶-۳۵۴۴)

و بدین گونه بود که شهزاده به بهانه گردش در اطراف شهر به دنبال درویش می‌رود.

۱۵- در داستان‌های عشقی و عرفانی هلالی و وحشی، تنها عاشق نیست که به دنبال معشوق می‌رود، بلکه معشوق نیز در جست‌وجوی عاشق است و شاه و منظور برای رسیدن به درویش و ناظر از میان خیل همراهان و افراد ملازم خود به بهانه‌ای فرار می‌نمایند. یعنی معشوق‌ها نیز به دنبال عاشقان خود راه می‌افتند و خواهان وصال هستند (تمیم‌داری، ۱۳۷۲: ۱۵-۱۴). چنان‌که شاه پس برپا کردن بزم شبانگاهی و نوشیدن شراب به خواب می‌رود و فردای آن روز وقتی از خواب بیدار می‌شود:

به هوای خرام و جلوه گری جانب کوه شد چو کبک دری

با حریفان دوش کرد خطاب گفت بی تابم از خمار شراب
هیچ کس هم عنان من نشود در سخن هم زبان من نشود
شاه چون این بهانه پیش آورد رو به سوی گدای خویش آورد

(هلالی / ۳۸۲۳ - ۳۸۲۰)

معشوق وحشی بافقی نیز برخلاف معشوق داستان‌ها دیگر که جفاپیشه و ستمکار است، به عاشق تمایل دارد و سعی دارد به هر ترتیبی که شده، خود را به عاشق (ناظر) برساند. چنانکه می‌گوید:

چو خواب آورد بر لشکر شبیخون ز لشکر گاه شد منظور بیرون

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۷۵)

۱۶- در هر دو داستان شاهزاده‌ها (منظور و شاه) مجبور به شرکت کردن در جنگ و درگیری می‌شوند. در داستان وحشی رسولی از جانب قیصر روم به دربار شاه مصر می‌آید و از شاه می‌خواهد تا منظور را به او تسلیم نماید - در واقع این قیصر روم رقیب منظور می‌باشد - اما پادشاه مصر از این کار سر باز می‌زند و همین امر باعث شروع جنگ می‌شود:

چو قیصر کرد حرف مصریان گوش چو نیل مصر زد خون در دلش جوش
به کین مصریان زد خیمه بیرون پر از میخ و ستون شد روی هامون

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۸۰)

منظور نیز از پادشاه مصر می‌خواهد:

اگر رخصت دهی با لشکر مصر ز منم خرگه برون از کشور مصر
چنان جنگی کنم با قیصر روم که گردد او ز تاج و تخت محروم

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۸۱)

در داستان شاه و درویش نیز این جنگ به دلیلی نامعلوم آغاز می‌شود. چنانکه هلالی می‌گوید:

خبر آمد که از فلان کشور بر سر شاه می‌رسد لشکر
شاه ترک دیار خویش گرفت با عدو راه جنگ پیش گرفت

(هلالی / ۴۱۴۱ و ۴۱۸۳)

۱۷- در هر دو داستان شاهزادگان (شاه و منظور) بر خصم پیروز می‌شوند و در نهایت نیز هر دو رقیب در همان جنگ کشته می‌شوند:

چو قیصر کشته گشت و شد علم پست سپه را شد عنان کینه از دست
به صحرای هزیمت پا نهادند گریزان روی در صحرا نهادند

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۸۲)

در داستان هلالی نیز چنین آمده:

ناگهان خصم در گریز افتاد رخنه در لشکر ستیز افتاد

پشت آن کس که پشت داد به جنگ	پشته‌ای شد تمام تیر و خدنگ
طرفه حالی که چون نبرد کنند	دشمنان از نهیب گرد کنند
طرفه تر آن که زان همه لشکر	که شه آورد سوی آن کشور
کس نگردید جز رقیب هلاک	گر رقیبی هلاک گشت چه باک

(هلالی / ۴۲۰۶-۴۲۰۲)

۱۸- در هر دو داستان، شاهزادگان به دلیل گرمی هوا مجبور به ترک شهر می‌شوند و به جای خوش آب و هوا و سرسبز ی مثل صحرا، دشت و دریا می‌روند. در داستان وحشی شاهزاده منظور به دلیل گرمی هوا نزد پادشاه مصر شکایت می‌کند و در جواب

بیان فرمود شاه مصر مسکن	که‌ای دور از گل روی تو گلشن
برون از شهر ما فرخنده جایی است	در آن نیکویی، آب و هوایی است
در آن ساحت اگر منزل نمایی	نخواهد بود دور از دلگشایی

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۸۸)

در داستان شاه و درویش نیز وقتی که شاه از تفرج و تیراندازی کردن به شهر بر می‌گردد، در اثر تف و گرمای هوای تابستان، بدن او نزار و بیمار می‌گردد. پدر او (خسرو) از طبیبان شهر علاج پسر را می‌جوید، آنها گفتند:

کین سخن قول هوشمندان است	که در این فصل، شهر زندان است
در چنین وقت بهترین جایی	نیست جز در کنار دریایی

(هلالی / ۳۸۸۵-۳۸۸۴)

برای همین شاهزاده به دامنه دشت و ساحل دریا می‌رود. ۱۹- در هر دو داستان عاشقان مدتی در کوه مستقر شده اند و اتفاقاً این کوه در کنار همان دشت و دریایی است که شاهزاده‌ها در اثر گرمی هوا به آنجا رفته اند و وصال آنها نیز در همین کوه و غار صورت می‌گیرد. چنانکه وحشی می‌گوید:

که بود اندر کنار مصر کوهی	نه کوهی سرفراز با شکوهی
به خون ریز اسیران پا فشرده	به بالای سر از کین تیغ برده
ز طرف نیل آن صحرا نشیمن	در آن کوه مصیبت ساخت مسکن

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۸۷)

در داستان شاه و درویش نیز چنین صحنه‌ای وجود دارد:

بر لب آن محیط شور انگیز	لجئه موج خیز گوهر ریز
بود کوهی که گفته شد زین پیش	که بدان انس داشت آن درویش
بس که کاهیده بود از اندوه	بود مانند کاه در پس کوه

(هلالی / ۳۹۱۷-۳۹۱۵)

۲۰- در هر دو داستان پرنندگان و حیوانات شکاری مثل کبک و باز و آهو حضوری فعال دارند و همین صیدها هستند که دو عاشق و معشوق را به هم می‌رسانند.

گشود از بند پای باز یک روز	به قصد کبک منظور دل افروز
ز پی می‌شد کاورد با خویش بازش	ز ره شد از خرام کبک بازش
بیابان از پی او ساختی طی	نیامد باز و او می‌رفت از پی

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۹۰)

تا اینکه به غاری در دل کوه می‌رسد که در آن غار ناظر آشفته حال و ژولیده موی مقام داشته است و بدین صورت آن دو عاشق به وصال یکدیگر می‌رسند. در داستان هلالی نیز یک بار باز شکاری آن دو را به هم می‌رساند:

شاه اندیشه شکاری کرد	از قضا دور چرخ کاری کرد
باز گویی به شاخ سرو نشست	شاهبازی گرفت بر سر دست
دُرّ یک دانه سوی دریا شد	شاه چون آفتاب تنها شد

(هلالی / ۳۴۴۵-۳۴۴۴ و ۳۹۵۱)

و بدین صورت شاه به دنبال این باز به پیش درویش می‌رود؛ و بار دیگر آهوپی آنها را به هم می‌رساند. وقتی که شاه در صحرا خیمه می‌زند، ناگاه آن آهوپی که در غار و کوه همنشین آن درویش بوده، در صیدگاه حاضر می‌شود، شاه با دیدن آن آهو در دل خود:

آرزو کرد تا به بند افتد	بی مددکار در کمند افتد
در شکارش کسی مدد نکند	صید او را به نام خود نکند
چون پی آن غزال مرکب تاخت	خویشتن را ز صف برون انداخت
شه به دنبال و آن غزال از پیش	هر دو رفتند تا بر درویش

(هلالی / ۳۷۴۱-۳۷۳۸)

۲۱- در هر دو داستان وقتی معشوق‌ها (منظور و شاه) به دنبال شکار خود به غاری می‌رسند که عاشقان در آنجا هستند، در آن تاریکی غار ساعاتی با هم گفتگو می‌کنند، بدون آنکه یکدیگر را بشناسند. در داستان وحشی چنین آمده که ناظر در میانه غار نشسته است و به شکایت از بخت خود می‌پردازد. در این هنگام منظور به دنبال کبک و صید خود به غار وارد می‌شود و سخنان او را گوش می‌کند. ناظر در میان سخنان خود می‌گوید:

وداع او مرا روزی نگریدید	از او کارم به فیروزی نگریدید
اگر بی روی آن شمع شب افروز	به مکتب می‌نمودم صبر یک روز
ندیدی کس چنین ناشادم از هجر	به این محنت نمی‌آفتم از هجر
چو منظور این سخن‌ها کرد از او گوش	خروشی بر کشید و گشت بی هوش

از آن فریاد ناظر از زمین جست زد از روی تعجب دست بر دست

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۹۱)

و پس از آن که توجه می‌نماید، معشوق خود یعنی منظور را در کنارش می‌یابد. در داستان هلالی نیز وقتی که شاه در صحرا خیمه می‌زند، ناگاه آن آهوئی که همنشین آن درویش در غار بوده، در صیدگاه حاضر می‌شود. شاه نیز به دنبال آن آهو می‌رود تا این که به آن غار و درویش می‌رسد:

شاه از او، او ز شاه غافل بود پرده‌ای در میانه حایل بود

(هلالی / ۳۷۴۶)

پس از آن شاه از درویش می‌خواهد تا در حق او دعا کند، درویش در جواب می‌گوید:

گر دعا مستجاب داشتمی کی غم بی حساب داشتمی
شاه را سوی من گذر بودی با من آن ماه را نظر بودی

(هلالی / ۳۷۵۳-۳۷۵۲)

وقتی که شاه این سخنان را می‌شنود با خوشحالی

گفتش ای بی خبر! چه می‌گویی؟ اینک آن شه منم که می‌جویی

(هلالی / ۳۷۵۵)

بدین صورت آن دو عاشق یکدیگر را می‌یابند.

۲۲- در هر دو داستان شاه آن کشورها پس از مدتی می‌میرد، ولی در پایان عمر خود شاهزاده‌ها را به جانشینی خود برمی‌گزینند و از مردم می‌خواهند که از آنها تبعیت نمایند.

ز تاب تب خزانی شید رخ شاه به بستر تکیه زد از پایه گاه
بزرگان را به سوی خویشان خواند به صف در صدر گاه خویش بنشانند

پس آنکه گفت تا شهزاده چین بر آید بر فراز تخت زرین

به سوی مصریان رو کرد آنگاه که تا امروز بودم بر شما شاه

شه اکنون اوست خدمتکار باشید به خدمتکاریش در کار باشید

چو روزی چند شد شه رخت بریست به جای تخت بر تابوت بنشست

(وحشی، ۱۳۸۷: ۴۰۰)

در داستان شاه و درویش هم خسرو (پدر شاه) نامه‌ای به پسرش می‌نویسد و از او می‌خواهد که فوراً از تفرج در کنار دریا برگردد. وقتی که شاه نامه را می‌خواند، فوراً برمی‌گردد. خسرو در لحظات آخر عمر به شاه وصایایی را بیان می‌نماید:

عدل پیش آر و پادشاهی کن ظلم بگذار و هر چه خواهی کن

سر مپیچ از رضای درویشان که سر افراز عالمند ایشان

این وصیت بکرد و جان بسپرد جان به جان آفرین روان بسپرد

(هلالی / ۴۰۶۲ و ۴۰۶۴ و ۴۰۷۴)

۲۳- در هر دو داستان پس از ثبات کشور به دست شاهزادگان هر دو شخصیت تا پایان عمر در کنار هم زندگی می‌کنند. شاهزادگان پس از رسیدن به پادشاهی عاشقان خود را به عنوان افراد خاص و وزیر خود قرار می‌دهند.

چو شد القصه شاه مصر منظور به عالم عدل و دادش گشت مشهور

به ناظر داد آیین وزارت چو از دورش به شاهی شد بشارت

یکی بودند تا از جان اثر بود به همشان میل هر دم بیشتر بود

(وحشی، ۱۳۸۷: ۴۰۱)

در داستان شاه و درویش نیز چنین است:

خواند درویش را به مجلس شاه گشت فارغ ز رنج و محنت و آه..
الغرض هر دو تا چو شیر و شکر به هم آمیختند شام و سحر
روز و شب رازدار هم بودند تا دم مرگ یار هم بودند

(هلالی / ۴۲۱۹ و ۴۲۲۸ و ۴۲۳۱)

شباهت‌هایی که اشاره کردیم، بیشتر در سیر حوادث داستان‌ها بود؛ و به مقایسه شخصیت‌های داستان‌ها نپرداخته‌ایم. حال آنکه، در بررسی شخصیت‌ها، شباهت‌های بیشتر نیز می‌توان ذکر کرد، اما آنچه داستان ناظر و منظور را از داستان شاه و درویش جدا می‌کند و آن را به عنوان داستانی متفاوت مطرح می‌کند و از حالت تقلید صرف بیرون می‌آورد، همان تفاوت‌های کلیدی در اصل این دو داستان است که سعی شده با ذکر آنها، ویژگی‌های خاص هر داستان را بیشتر نشان داده شود.

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

تفاوت‌های دو داستان ناظر و منظور وحشی بافقی و شاه و درویش هلالی جغتایی

۱- اولین تفاوت این دو اثر در تعداد ابیات آنهاست. مثنوی «ناظر و منظور» دارای ۱۵۶۴ بیت است، ولی منظومه «شاه و درویش» هلالی دارای ۲۳۴۰ بیت است.

۲- داستان ناظر و منظور این گونه آغاز می‌شود که شاه و وزیر کشور چین صاحب فرزند نمی‌شدند، در یک روز که برای گردش به دشت رفته بودند، از دور کلبه‌ای را می‌بینند، به نزدیک آن می‌روند و پیر دانایی را مشاهده می‌کنند. این پیر به صورت رمزی یعنی با دادن دو میوه انار و به مژده فرزنددار شدن را به آنها می‌دهد. بنابراین شاه و وزیر هر کدام صاحب یک پسر می‌شوند؛ چنانکه وحشی می‌گوید:

از آن چیزی که بر دل بندشان بود همین نویدی فرزندشان بود

پی صید افکنی یک روز دلتنگ وزیر و شه برون راندند شبرنگ

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۵۳)

زد آتش گرمی خور در جگرشان	یکی ویرانه آمد در نظرشان
در او دیدند پیری با صفایی	ز عالم نور او ظلمت زدایی
شه و دستور در پایش فتادند	نقاب از روی راز خود گشادند
به و ناری برون آورد درویش	از آنها داشت هر یک را یکی پیش

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۵۴)

۳- تفاوت دیگر این است که در داستان ناظر و منظور دو عاشق و معشوق از بدو تولد در نزد دایه بزرگ می‌شوند و پس از آنکه به ده سالگی می‌رسند به نزد پدران خود برمی‌گردند، چنانکه وحش می‌گوید:

از آن مدت چو شد نه و نه روز	شبی سر زد دو مهر عالم افروز
به سوی هر یکی یک دایه بردند	به دست دایه‌ایشان را سپردند

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۵۵)

۴- در داستان شاه و درویش هلالی هیچ کدام از این اتفاق‌ها وجود ندارد و داستان از آنجا شروع می‌شود که درویش از خداوند می‌خواهد که دوباره عاشق شود و گویا دعای او مستجاب می‌شود و او در مسیر خود به باغی می‌رسد که معشوقش در آنجاست:

از قضا چند روزی آن درویش	برخلاف طریق و عادت خویش
--------------------------	-------------------------

از سر کوی عشق دور افتاد	در سراپردهٔ سرور افتاد
-------------------------	------------------------

(هلالی / ۳۱۷۰-۳۱۶۹)

خواست القصه، عاشق صادق	که دگر بار اگر شود عاشق
------------------------	-------------------------

عاشق سرو قامتی باشد	که به قامت قیامتی باشد
با وجود جمال صورت خوب	باشد او را کمال سیرت خوب

(همان / ۳۱۷۸-۳۱۷۶)

www.anjomanfarsi.ir

به هوای چنین دلارامی	می‌زد از شوق هر طرف گامی
----------------------	--------------------------

سوی باغی گذر فتاد او را	که نشان از بهشت داد او را
-------------------------	---------------------------

(همان / ۳۱۸۱-۳۱۸۰)

۵- در داستان شاه و درویش در آغاز دیدار در مکتب خانه گفتگویی در می‌گیرد و درویش از شاه می‌پرسد:

چیست؟ گفت آن یگانهٔ آفاق	آنکه هم جفت باشد و هم طاق
گفت آن ابروان پر خم ماست	کج تصور مکن که گفتم راست...
گفت: آری جواب آن این است	شاه را صد هزار تحسین است

(هلالی / ۳۲۲۳-۳۲۲۰)

و این‌گونه گفتگوها چندین بار برای آن دو عاشق و معشوق پیش می‌آید، اما در داستان ناظر و منظور این چنین گفتگوهایی وجود ندارد و در تمام طول داستان فقط دو بار از رویارویی آنها با یکدیگر سخن به میان آمده و آنها دائماً از هم جدا بوده اند.

۶- در داستان شاه و گدا شخصیتی به عنوان همزاد وجود دارد که در داستان ناظر و منظور این چنین فردی وجود ندارد. این همزاد طبق گفته هلالی هم سن شاه است و از همه احوال شاه واقف بوده است. یک روز که شاه دیر به مکتب خانه می‌رود، درویش نگران او می‌گردد و احوال او را از همزادش می‌پرسد. در این حین شاه وارد می‌شود و درویش را در حال صحبت با همزاد خود می‌بیند. رشک معشوقانه بر او غالب می‌شود و به عتاب و سرزنش آن دو می‌پردازد
بود شه‌زاده را یکی همزاد که ز مادر به شکل او کم زاد..

(هلالی/ ۳۳۳۱)

چون بسی بی قرار شد درویش گفت با او ز بی قراری خویش

(همان/ ۳۳۳۳)

[شاه] رشکش آمد که عاشق نگران نگران است جانب دگران

(همان/ ۳۳۳۹)

گفت هی هی! عجب خطا کردم که به این بوالهوس وفا کردم

(همان/ ۳۳۴۱)

که به همزاد خود برآشفتی بعد آشفتگی به او گفتم

(همان/ ۳۳۴۵)

که به مکتب دگر میا یا من یا تو آیی در این طرف یا من

(همان/ ۳۳۴۸)

از خجالت تباه شد درویش گفت راضی شدم به مردن خویش

(همان/ ۳۳۵۵)

۷- در داستان وحشی بافقی، ناظر که در مکتب خانه از دوری منظور بی تابی می‌نماید، مورد مواخذه استادش قرار می‌گیرد و استاد به او می‌گوید:

که اینها لایق وضع شما نیست مکن اینها که اینها خوش نما نیست

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۶۱)

ناظر که از این سخنان استاد آشفته و ناراحت شده بود، استاد خود را می‌آزارد:

ز غیرت آتشی در ناظر افتاد ز دامن لوح زد بر فرق اُستاد

(همان)

برای همین استاد به نزد پدر ناظر می‌آید و پدرش برای فراموش کردن این عشق ناظر را به سفری تجاری می‌فرستد.

چنانکه مشاهده می‌شود وحشی با زبان ساده و برخلاف پی چیدگی‌ها و تشبیهات و استعارات به توصیف داستان می‌پردازد و گاه چنان زبان را به سادگی می‌کشانند که سخن او تبدیل به گفتار روزانه و محارهای نزدیک می‌شود.

۸- در داستان ناظر و منظور، معلم از سر خیرخواهی ناخواسته باعث جدایی آنها می‌گردد، ولی در داستان شاه و گدا در اثر با خبر شدن رقیب حسود و یا سعایت کودکان عوامل فراق این دو عاشق و معشوق فراهم می‌گردد. ۹- در داستان ناظر و منظور دو عاشق و معشوق پس از جدایی در اول داستان هرگز تا پایان داستان یکدیگر را نمی‌بینند، تا اینکه در اواخر داستان در غاری واقع در کوهی از کشور مصر یکدیگر را می‌بینند، ولی در داستان شاه و گدا آن دو عاشق و معشوق در طول داستان به طرُق مختلفی به وصال یکدیگر می‌رسند و روزهای بسیاری را با هم به سر می‌برند. از جمله آنها ماجرای رفتن درویش به پشت بام قصر شاه است که در شب بر لب بام قصر می‌نشیند و شروع به ناله و شکایت از بخت خود می‌کند. در این وقت:

شاه چون گوش کرد زاری او	بهر تسکین بی قراری او
گفت: بر خیز و اضطراب مکن	غم فردا مخور شتاب مکن
زانکه من بعد از این چه صبح و چه شام	آیم و جا کنم به گوشه بام
بر لب بام قصر بنشینم	تا گروه کبوتران بینم
تو هم از دور سوی من می‌بین	در و دیوار کوی من می‌بین

(هلالی / ۳۴۵۲-۳۴۴۸)

و یا رفتن پادشاه به خارج از شهر برای تیراندازی که در آنجا شاه به برپایی مجلس بزم و خوش گذرانی می‌پردازد و درویش نیز در تاریکی شب به بزم آنها نزدیک می‌شود و شاه را مشاهده می‌نماید. روز بعد وقتی که شاه از خواب بیدار می‌شود، به بهانه بر طرف کردن خمار شبانه رو به حریفان می‌کند و می‌گوید: هیچ کس هم عنان من نشود و همراه من نیاید. سپس به سوی درویش می‌تازد و با او به گفتگو می‌پردازد و تا چند روز این رفت و آمدها ادامه دارد تا اینکه رقیب از این ماجرا با خبر می‌شود و آنها را از هم جدا می‌گرداند و یا در ماجرای رفتن به کنار دریا و ...

۱۰- در داستان شاه و درویش دائماً حضور یک رقیب حاسد و بدخواه در تمام موارد وصال این دو شخصیت به چشم می‌خورد و این رقیب به بهانه‌های مختلف این دو را از هم جدا می‌گرداند ولی در داستان ناظر و منظور چنین رقیبی که در همه جا حضور داشته باشد، وجود ندارد.

۱۱- در داستان شاه و گدا به نظر می‌رسد شخصیت‌ها از آغاز تا پایان در یک محل و کشور بوده اند، ولی در داستان ناظر و منظور از همان آغاز، ناظر توسط پدرش (وزیر) به همراه فرد تاجر کاردانی از کشور چین خارج می‌شود و پس از گذر از دریا به کشور مصر می‌رسد.

۱۲- در داستان ناظر و منظور، در مسیر رفتن به مصر منظور وقتی که در دشت سرسبزی به خواب رفته بود، ناگهان با صدای اسب خود بیدار می‌شود و متوجه حضور شیری در آن حوالی می‌گردد و با شجاعت تمام آن شیر را می‌کشد:

چو مست خواب شد آن مایه ناز سمندش ناگه آمد در تک و تاز

ز آواز سم اسب رمیده
 نظر چون کرد شیری دید از دور
 ز جا جست و گشود از خواب دیده
 در او دشت از غریوش گشته پر شور
 کشید آن شیردل بر شیر شمشیر
 چو شیری حمله آور گشت بر شیر

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۷۷)

۱۳- بعد از آنکه منظور شیر را می‌کشد، به راه خو ادامه می‌دهد تا اینکه به دروازه شهری می‌رسد، در آنجا پیری از او در مورد نحوه عبور از صحرای دارای شیر سوال می‌کند و پس از شنیدن ماجرا

بر او پیر از تعجب دیده بگشاد
 پس آنکه رفت سوی درگه شاه
 به منزلگاه خویشش برد و جا داد
 بگفت این حال با خاصان درگاه
 به تعظیم تمامش جانب شاه
 به مقامی از پی شهزاده چین
 بیاوردند نزدیکان درگاه
 شهنشه گفت تا کردند تعیین

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۷۹-۳۷۸)

۱۴- در داستان ناظر و منظور، وقتی که منظور تازه به مصر رسیده و هنوز به پادشاهی نرسیده است، قیصر روم بعد از با خبر شدن از وجود جوان خوش سیما (منظور) در دربار پادشاه مصر، رسولی را برای طلب او به مصر می‌فرستد تا منظور را با خود به روم ببرد، اما پادشاه مصر از تسلیم او به قیصر روم خودداری می‌نماید و همین امر باعث برانگیخته شدن آتش جنگ می‌گردد و در این جنگ قیصر روم به دست منظور کشته می‌شود.
 ۱۵- ولی در داستان شاه و گدا پس از به پادشاهی رسیدن شاه و قرار گرفتن درویش در دربار او، بدون هیچ دلیلی کشوری بیگانه قصد جنگ با شاه می‌نماید. در اینجا رقیب به سخن چینی و گمان افکنی می‌پردازد و شاه را قانع می‌کند که به دلیل وجود نحس ای درویش در دربار شاه، کشور دچار جنگ و مشکلات زیادی گشته و باید آن را از قصر بیرون نماید. شاه که این سخنان در او تاثیر می‌گذارد، درویش را از قصر خود می‌راند. چنانکه هلالی می‌گوید:

خبر آمد که از فلان کشور
 بر سر شاه می‌رسد لشکر

(هلالی/ ۱۴۱۱)

چون از این قصه شد رقیب آگاه
 رفت و گفت از سر حسد با شاه

(همان/ ۱۴۵)

حذر از قوم بخت برگشته
 یا رب این سلفه از کجا آمد
 که چو خویشت کنند سر گشته
 که به سر وقت ما بلا آمد
 این سخن گفت و کرد محرومش
 بهره این داد طالع شومش

(همان/ ۱۵۰-۱۴۸)

پس از آن، جنگ بین دو کشور در می‌گیرد و درویش باز به خارج از شهر و همان غار قبلی می‌رود و به دعا کردن می‌پردازد و شاه پیروز می‌شود:

بود درویش در همان منزل	داده شه را میان جان منزل
روی خود را به آسمان کرده	به دعا دست‌ها بر آورده
نصرت شاه خویش می‌طلبید	ز آنچه گویند بیش می‌طلبید

(هلالی/ ۴۲۰۱-۴۱۹۹)

۱۶- در داستان وحشی بافقی، پس از دیدار ناظر و منظور در غار، ناظر که مدت‌ها دور از خانه و یا زندگی عادی بوده، موهای بلند و وضعیت آشفته‌ای دارد، بنابراین موهای خود را می‌تراشد، ولی در داستان هلالی چنین ماجرابی وجود ندارد:

به هم منظور و ناظر گرم گفتار	چنین تا طرف آن فرخنده گلزار
به طرف چشمه‌ای بنشست ناظر	به پیشش سر تراشی گشت حاضر
ز سر موی جنون بردش به پاکی	ببردش پاک چرک از جرم خاکی

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۹۵)

۱۷- در داستان شاه و گدا هیچ سخنی در مورد ازدواج این دو معشوق مذکر به میان نیامده، ولی در داستان ناظر و منظور، به پیشنهاد شاه و وزیر کشور مصر، منظور با دختر پادشاه مصر ازدواج می‌کند:

شبی دستور را سوی حرم خواند	به جایی که دستور است، بنشانند
برآرم تا نهال نو بر خویش	گل نورسته جان پرور خویش
بندم عقد با شهزاده منظور	چه می‌گویی در این اندیشه دستور

(وحشی، ۱۳۸۷: ۳۹۶-۳۹۵)

پس از شنیدن این درخواست وزیر مصر به نزد منظور می‌آید و خواسته پادشاه مصر را با او در میان می‌گذارد:

جوابش داد منظور خردمند	که‌ای بگسسته دانش از تو پیوند
قبولم گر کند شه در غلامی	زنم در دهر کوس نیک نامی

(همان: ۳۹۶)

و این گونه است که منظور با دختر شاه مصر ازدواج می‌کند.

۱۸- در داستان وحشی بافقی، منظور در اواخر داستان پس از ازدواج با دختر شاه مصر و مرگ شاه (پدر زنش)، به پادشاه‌یکشور مصر می‌رسد، ولی «شاه» در داستان هلالی در اواسط داستان پس از مردن پدرش (خسرو) به طور کامل پادشاه کشور پدر می‌شود و به نظر می‌رسد که این کشور همان کشور هندوستان در شرق عالم باشد. چنانکه هلالی می‌گوید:

زان سیاهی که داشت لشکر او	خطه هند گشت کشور او
---------------------------	---------------------

(هلالی/ ۴۰۷۹)

وحشی و هلالی کمال عشق را در وصال می‌دانند و از هجران و دوری بیزارند. مثنوی شاه و درویش هلالی با ستایش خداوند و مفاخره به شاعر به پایان می‌رسد. چنانکه هلالی می‌گوید:

شکر الله که این خجسته کلام	شد به کام دل شکسته تمام
شکر دیگر که تا تمام شده	مجلس آرای خاص و عام شده
صفت اوست در زبان همه	سخن اوست ورد جان همه

(هلالی/ ۴۲۴۳-۴۲۴۱)

بیت او گر کم است از آن غم نیست	شکر باری که معنیش کم نیست
لفظ پاک است و معنی اش طاهر	چون نگیرد قرار در خاطر
الله الله چه دلپذیر است این	در پذیرش که ناگزیر است این
غایت شاعری همین باشد	شیوه سحری همین باشد

(همان/ ۴۲۵۱-۴۲۴۸)

وحشی بافقی نیز در پایان منظومه خود به سپاسگزاری از خداوند می‌پردازد و از سختی‌های خود در سرودن آن سخن می‌گوید:

بحمدالله که گردیدیم رنجی	در آخر یافتیم این طور گنجی
در او ناسفته گوهرها نهاده	طلسمش تا به اکنون ناگشاده
به نام ایزد چه گنج شایگانی	که از او گردید پُر جوهر جهانی
ز هر آرایش دل پاک کردم	گذر بر حجله افلاک کردم
که این بکران معنی رو نمودند	نقاب غیب از طلعت گشودند

(وحشی، ۱۳۸۷: ۴۰۲)

نتیجه گیری

در بررسی شباهت‌های دو داستان شاید این گونه به نظر می‌رسد که وحشی بافقی منظومه خود را کاملاً مطابق منظومه «شاه و درویش» هلالی سروده است و هیچ گونه نوآوری نداشته است. باید گفت اگرچه وحشی در اصل موضوع عشق، مذکر بودن عشاق و برخی حوادث شبیه هلالی عمل کرده است اما با بررسی تفاوت‌های دو داستان دریابیم که وحشی با خلّاقیت خود توانسته است منظومه خود را از حالت یک تقلید صرف خارج نماید. زیرا او با افزودن ماجراهایی در آغاز داستان مثل بچه دار نشدن وزیر و شاه کشور چین، دیدار با پیر در صحرا، دادن به و انار توسط پیر به شاه و وزیر، بزرگ شدن کودکان نزد دایه، ماجرای آزار معلم توسط ناظر (پسر وزیر)، رو به رو شدن منظور با شیر، ماجرای قیصر

روم، تراشیدن موی سر ناظر، ازدواج با دختر پادشاه مصر و ... داستان خود را به یک داستان مستقل تبدیل کرده است. علاوه بر این زبان وحشی نیز کاملاً مستقل است و پیچیدگی‌ها و وصف‌های طولانی منظومه هلالی را ندارد.

فهرست منابع

- ۱- تمیم‌داری، احمد. (۱۳۷۲). *عرفان و ادب در عصر صفوی*، جلد اول. تهران: حکمت.
- ۲- رازی، امین احمد. (بی تا)، *هفت اقلیم*، تصحیح جواد فاضل، تهران: علمی.
- ۳- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۴)، *گنج سخن*، چاپ پنجم، تهران: ققنوس.
- ۴- وحشی بافقی، کمال الدین. (۱۳۸۷)، *دیوان وحشی بافقی*، تهران: شقایق.
- ۵- هلالی جغتایی، (۱۳۶۳)، *دیوان*، به تصحیح و مقابله سعید نفیسی. تهران: سنایی.



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir